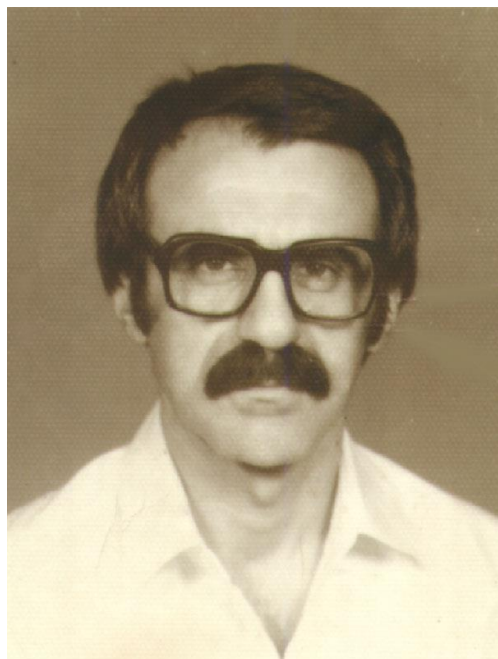


زنده یاد رفیق داکتر فیض احمد



هنرمند مترقی و شهیری پس از شهادت چه گوارا گفت:

« بعضی از عقاید بزرگتر از انسان ها اند، اما بعضی از انسان ها به بزرگی عقاید شان.»

رفیق احمد، بنیانگذار و رهبر سازمان رهایی افغانستان هم بدون تردید مصداق این گفته است.

رفیق داکتر فیض احمد در ۱۳۲۵ در قندهار به دنیا آمد. پس از ختم

دوره ابتدایی و متوسطه در مکاتب قندهار و کابل داخل لیسه نادریه گردید. او از نوجوانی به مطالعه علاقه داشت اما فقط از دوره لیسه نادریه بود که به نوشته های انقلابی دسترسی پیدا کرد. اولین آشنایی هایش با ایدئولوژی پرولتاریا چنان او را مجذوب این علم و سلاح نجات خلق از چنگال امپریالیزم، سرمایه و ارتجاع ساخت که تا آخر یگانه چراغ راهش بود و در هیچ لحظه ای از زندگی بزرگش از آن جدا نشد و سرانجام هم در دفاع از آن قطره های خورش را نثار کرد. او خود درباره این سال ها می گفت:

« فراوان کتاب می خواندم با آن که نظم خاصی نداشت، به هر حال به آثار نویسندگان مترقی بیشتر رو می آوردم. انگلیسی ام ضعیف بود اما به علت علاقمندی شدیدم به گورکی اثر «مادرش» را با هزار زحمت و در مدتی طولانی به زبان انگلیسی خواندم چون فارسی اش را نداشتم. ولی مطالعه آن همه داستان و سایر نوشته های پراکنده سیستم فکری معینی برایم ایجاد نکردند تا این که «تاریخ مختصر حزب بلشویک» به دستم افتاد. این کتاب که سه چهار بار آن را خواندم مرا دگرگون ساخت. تصور می کردم تاریخ حزب راهی را در برابرم گشوده که استوار و تا آخر پیمودن آن بالاترین افتخار انسانی به شمار می رود که نه آماتوری بلکه صادقانه و با اراده برای رهایی رنجبران میهنش می رزمدم.»

ایدئولوژی پرولتاریا به مثابه ایدئولوژی طبقه ای که جز نیروی کار و زنجیرهای هیچ چیزی ندارد؛ ایدئولوژی علمی ای که راه و وسیله پایان دادن به هر نوع ستم و استثمار را نشان می دهد؛ ایدئولوژی ای که هیچ نقطه ای در ساحه تفکر،

طبیعت و جامعه از قلمرو دید و بررسی آن خارج نیست؛ تنها ایدئولوژی‌ای که از آغاز پیدایشش تا کنون طبقات ستمگر مذهبی و غیرمذهبی را به لرزه انداخته و ایدئولوگ‌های آنان را درمانده ساخته است و ایدئولوژی‌ای که حقانیت آن در عمل و نظر به اثبات رسیده است، تمام ذهن و قلب رفیق احمد را تسخیر کرده بود طوری که او اکثراً روزانه تا ۱۲ ساعت مطالعه می‌کرد. به قول خودش:

«این علم بحر بیکرانی است و باید می‌کوشیدم تا لااقل قطره‌ای از آن را بچشم.»

در سال آخر مکتب با رفیق شهید اکرم‌یاری که معلمش بود آشنا شد. هر چند رفیق اکرم‌یاری بنابر مخفی‌کاری و شرایط خاصش نمی‌توانست صریح و روشن با شاگردان صحبت کند، با آن هم رفیق احمد هوشمندانه در وجود او مارکسیست و مبارزی بزرگ را دریافته بود. اگر چه مدت این آشنایی بسیار کوتاه بود و نتوانست به کار مشترک رفیق اکرم‌یاری با زبده‌ترین و رزمنده‌ترین شاگردش منجر گردد ولی رفیق احمد همیشه او را به عنوان مارکسیستی انقلابی با دانش و آگاهی‌ای بی‌همتا می‌ستود. قبل از کودتای ثور بسیار کوشید با وی تماس برقرار کند که دیگر دیر شده بود. رفیق یاری از بیماری عصبی سختی که بستری‌اش ساخته بود رنج می‌برد.

زمانی که رفیق شامل فاکولته طب شد، دموکراسی نیم‌بند زمینه فعالیت‌های مطبوعاتی و حزبی را برای نیروهای سیاسی ممکن ساخت. شعله جاوید به مهمترین جریان سیاسی کشور بدل شده بود. گروه‌های مختلف مردم و بخصوص جوانان و روشنفکران به طور چشمگیری به این جریان گرایش داشتند. درین دوره رفیق احمد نیز بیشتر و پرشورتر از هر زمان دیگر تلاش می‌کرد تا تمام دانستنی‌هایش از اصول جهانبینی مارکسیستی را به دوستان و آشنایان روشنفکرش و کارگران انتقال دهد. او از معدود انقلابیونی بشمار می‌رفت که به اهمیت سازماندهی عمیقاً آگاهی داشت و استعداد و صلاحیتش در این کار (سازماندهی) کم نظیر بود. با آن که عضو سازمان جوانان مترقی نبود و از وجود آن هم نمی‌دانست ولی در روزهای تظاهرات و فعالیت‌های دیگر که به نام جریان دمکراتیک نوین انجام می‌گرفت، بسیاری از رهبران و فعالان سازمان جوانان مترقی از او مشورت و راهنمایی می‌خواستند. او از برجسته‌ترین نمایندگان جریان در پوهنتون و پلیسین آتشین و توانای ضد پرچمی‌ها و خلقی‌ها محسوب می‌شد. چند بحث او با وطنفروشان کلانی چون نجیب و فاروق (مشهور به زرد) معروف بود. البته خود او از این که نامش سر زبان‌ها بیفتد و به اصطلاح مشهور شود دوری می‌جست و به همین جهت بیش از یکی دوبار که ضرورتی ناگزیر می‌نمود در تظاهرات سخنرانی نکرده بود.

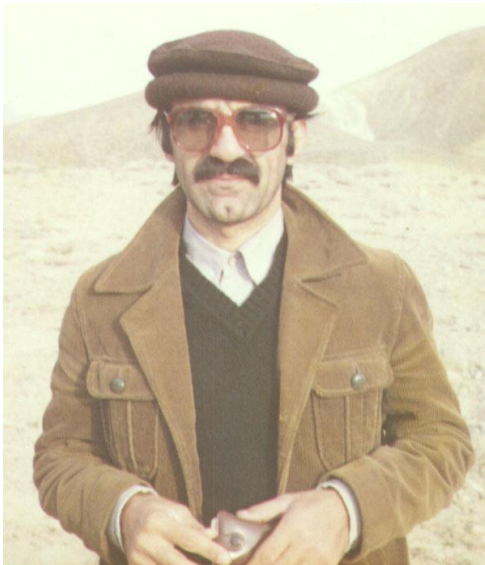
دوره پوهنتون یکی از پربارترین دوره‌های عمر رفیق شمرده می‌شود. او طی آن سال‌ها تعداد زیادی از محصلان و روشنفکران را با مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون، مشخصات انقلاب افغانستان، اصول تشکیلاتی، مخفی کاری، کار توده‌ای و غیره آشنا ساخت. او با کلیه مسئولین، کادرها و سایر رفقای هم‌نسلش یا جوانتر که تا امروز در سازمان هستند به معنای واقعی کلمه از الفبای مبارزه و انقلاب شروع کرد و به آنان وظایف، خصوصیات و صفات یک انقلابی کمونیست را با اشتیاق، حوصله و پیگیری‌ای بی‌نظیر یاد می‌داد. اکثریت افراد در همان اولین برخورد با او، در وجودش رهبر و سازماندهی مبارز را می‌دیدند و شیفته متانت، سادگی و گرمی او می‌شدند.

رفیق سیستم آموزشی‌ای متشکل از چهار بخش ایدئولوژی، سیاسی، اقتصادی و تشکیلاتی تنظیم نموده بود که نقش دیرپا و بزرگی در پرورش رفقا داشته است. در کار آموزشی همواره بر موضع انقلابی تکیه می‌کرد، آن را تعیین کننده می‌دانست و معتقد بود که بدون ایستادن در کنار محروم‌ترین طبقه حرف و ادعای بلند بالا بیان حقیقت عینی نخواهد بود. او اولویت آگاهی و خصال انقلابی را در رابطه با افراد به طور مشخص در نظر می‌گرفت لیکن بیشتر خود را وقف کار با روشنفکرانی می‌کرد که روحیه قوی داشته و مشکلات و مرگ در راه هدف پشت شان را نمی‌لرزاند.

رفیق احمد تا اواخر سال‌های پوهنتون موفق شده بود تمامی رفقا را در ده‌ها حوزه سازماندهی کند و سطح چندین تن را در حد پیشبرد مسئولیت‌های تشکیلاتی بالا برد. او همپای محکم بدست گرفتن کار سازماندهی، شرایط افغانستان، تجارب شعله جاوید تحت رهبری «سازمان جوانان مترقی» تجارب انقلاب سایر کشورها را مجدانه بررسی می‌کرد و نتیجه گرفت که س. ج. م دچار اشتباهات جدی است و با ادامه این وضع جنبش دچار شکست‌های غیر قابل جبران خواهد شد. بناءً نظراتش را مدون نموده و آن‌ها را به فعالان جریان ارائه کرد. به زودی بحث‌های داغی راه افتاد و از آن جایی که انتقادات و نظرات رفیق وارد و متضمن بقا و رزمندگی جنبش بود تعداد زیادی از کادرها و افراد جریان آن‌ها را پذیرفتند. علاوه‌بر آن، رکود و اضمحلال تدریجی خود س. ج. م نیز بر حقانیت و صحت نظرات رفیق صحنه می‌گذاشت.

اکنون دو کار اساسی در برابر رفیق قرار داشت: ایجاد سازمان و انتشار نقطه نظرات و مواضع آن. رفیق که در واقع مدت‌ها پیش شالوده تشکیلات را پی‌ریزی کرده بود توانست پس از بحث با رفقای معین و آخر الامر دعوت ۵ رفیق به تاریخ ۱۲ قوس ۱۳۵۲ تاسیس «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» را رسمیت بخشد.

در آن هنگام کار خستگی‌ناپذیر و ممتد رفیق اعجاب‌آور بود. مسایل فراوان باید توضیح و حل می‌شد. او نمی‌توانست همه‌ی رفقا و کسانی را که با او خواستار دیدار بودند در خانه بپذیرد. ناگزیر صحبت با اغلب افراد باید در جاهای دیگر یا خانه‌های خودشان انجام می‌گرفت که این امر رفیق را مجبور می‌ساخت از صبح تا ناوقت‌های شب بر سر تمام قرارهایش که بعضاً به بیش از ۱۰ می‌رسید حاضر باشد. فراوان اتفاق افتیده بود که برخی وعده‌هایش را حتی از ۱۲ شب به بعد تعیین کند. در آن حالات به آن چه بیشتر می‌اندیشید این بود که رفقا آثار خستگی را در سیمایش نبینند تا مبادا از طرح مسایل شان ابا ورزند. گذشته از قدرت استدلال رسا، نافذ و مجاب‌کننده او، رفقا بیشتر تحت تاثیر شور و انرژی انقلابی و احساس مسئولیتش قرار می‌گرفتند.



با آن همه کار فراوان و بلاوقفه، رفیق باید نوشته «با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم!» را برای چاپ آماده می‌کرد. این کار در بهار ۱۳۵۳ تحقق یافت. جزوه «با طرد اپورتونیزم...» با وصف آن که اشتباهاتی بخصوص در لحن برخورد به رهبران و ماهیت س. ج. م داشت، چون مسایل و انتقادهای مطرح شده در آن در مجموع درست بودند وسیعاً مورد استقبال واقع شده و به عنوان مهمترین سند دست به دست می‌گشت. باز هم در درجه اول خود رفیق بود که

با گذشت مدتی به اشتباهات نشریه پی برده و می‌خواست در فرصتی مناسب به آن بپردازد. این امر میسر نشد تا زمان انتشار «مشعل‌رهای» که رفیق در بخشی از آن اساسی‌ترین اشتباهات «با طرد اپورتونیزم...» را تذکر داده است. البته او خیلی پیش از انتشار «مشعل‌رهای» از اشتباهات «با طرد اپورتونیزم...» برای رفقا سخن می‌گفت و در حالی که آن‌ها را ناشی از ناپختگی و کم‌تجربگی می‌خواند به نقش معین س. ج. م، شعله جاوید، و شخصیت انقلابی رفیق اکرم‌یاری و چند تن دیگر از رهبران آن سازمان ارج می‌نهاد. رفیق احمد به مثابه یک انقلابی پرولتری به خود اعتماد داشت و بنابراین «خصوصیت» و «رقابت» شخصی و از این قبیل برایش حقیرترین و مردودترین خصوصیت به حساب رفته و آن را برای یک انقلابی شرم‌آور می‌انگاشت. تلاش و رغبت او جهت ارتباط‌گیری با رفیق اکرم‌یاری و عده‌ای دیگر از رهبران س. ج. م به روشنی ثابت می‌نمود که او چقدر همکاری و وحدت با آنانی را که مبارز و مارکسیست می‌شناخت اساسی می‌داند. جز اختلاف جدی ایدئولوژیک و سیاسی هیچ مرز دیگری او را از انقلابیون جدا نمی‌ساخت. اما در مواردی هم

که می‌دید فلان و بهمان فرد سابقاً مبارز، سست عنصر شده، هیچ سازش و گذشتی را به خود اجازه نمی‌داد. قاطعیت انقلابی و پافشاری وی روی اصول و منافع سازمان موجب شده بود که از آن گونه افراد متزلزل علی‌الرغم رشته‌های خانوادگی و رفاقت‌های شخصی دیرین ببرد زیرا با حفظ آن مناسبات سودی را برای سازمان و مبارزه مشاهده نمی‌توانست. او دائماً گوشزد می‌کرد که معیار ما در ایجاد و تحکیم یا برهم زدن مناسبات با افراد فقط باید مفیدیت و ارزش آن برای سازمان باشد. هرگونه معیار دیگری ما را به لجن بی‌پرنسیبی، لیبرالیزم و عامیگری خواهد کشاند.

در ۱۳۵۳ با تحلیل شرایط و موافقت رفقا به عنوان داکتر به پنجشیر رفت تا ضمن تقویت و بسط هسته‌های گروه در آنجا، با روشنفکران زیادی که از آن منطقه می‌شناخت تماس گیرد. دستاورد چند ماه کار رفیق در آن جا بیش از حد انتظار بود. او با شخصیت و برخورد‌های انقلابی‌اش در دل صدها نفر از مردم پنجشیر جا باز کرده بود. زنان به راحتی، تنها و بدون روگیری، برای معاینه و دوا گرفتن نزدش می‌رفتند. نامش در دورترین نقاط دره رسیده بود. خودش هم طوری با مردم انس گرفته بود که آرزو می‌کرد سال‌ها با آنان باشد ولی ضرورت مخفی شدن بالاجبار او را از تماس با توده‌هایی که آن قدر دوستشان می‌داشت محروم کرد. غیر از کار و وجود رفیق رشید و رفقای دیگر جای پایی که رفیق احمد در پنجشیر باز کرده بود این امکان را به سازمان داد که در اولین سال‌های جنگ ضد روسی یکی هم در آن منطقه نیرو بگذارد.

در سال‌های حکومت داوود جنبش با فروکش مواجه بود. تشکل‌های انقلابی فعالیت محسوس بر ضد استبداد داوودی نداشتند. برخی از رهبران و کادرهای س. ج. م به جای سازماندهی صدها شعله‌ای صدیق، غرق زندگی شخصی یا راهی کشورهای خارجی شدند و راه ارتداد یا مماشات با دولت را برگزیدند. تنها «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» بود که تحت رهبری رفیق فیض‌احمد منظم کار می‌کرد. پخش بسیار وسیع و خوب پلان شده‌ی شب‌نامه معروف گروه «قانون اساسی داوود طناب اسارت خلق ما»، استبداد و یاران خلقی و پرچمی آن را هراسان گردانیده و در دل انقلابیون و آزادیخواهان وطن ما آتش امید و پشتگر می افروخت.

نقطه مبارز دیگر این دوران بریدن رفیق مجید کلکانی از رفقای نیمه راه و مرتدش و پیوستن به گروه بود. رفیق مجید به داکتر احمد به دیده احترام فوق‌العاده‌ای نگریسته و خود را شاگردش می‌پنداشت. رفیق مجید مسئولیت نظم و نسق

بخشیدن به محفلش را فروتنانه به رفیق احمد و گروه محول ساخت و از نتایج کار ایدئولوژیک با رفقاییش راضی و خوشحال بود. درین رابطه رفیق مجید با ظرافت می گفت:

«ما مریضی‌های زیادی داشتیم کاش پیشتر ازین از تداوی و نسخه‌های رفیق داکتر برخوردار می شدیم»!

رفیق احمد از ایمان راسخ، استعداد درخشان، تواضع و صفا و صمیمیت رفیق مجید به رفقا می گفت. با آن که چند ماه پس از کودتای روسی هفت ثور در جریان اوضاع شدیداً ملتهب، بغرنج و دشوار، و بحث روی وحدت و ایجاد حزب، رفیق مجید در اتحاد با عناصر و سازمان‌های دیگر راه پیکاری جدا از «گروه انقلابی» را اختیار کرد و سپس به دام دشمن افتاد. اما از زندان به رفیق احمد پیام فرستاده بود، پیامی حاکی از آرزوی دیدار و تجدید پیوند. این ناکامی در دیدار مجدد با رفیق مجید، درد مضاعفی بود بر اندوه عظیم وی از شهادت ناگهانی رفیق مجید که تا آخر قلب رفیق احمد را می فشرد. وقتی کودتای هفت ثور رخ داد، رفیق پیشبینی کرد که روزگار سیاهتر و مختنق‌تری را پیشرو خواهیم داشت و چون سگ‌های زنجیری شوروی به هیچوجه قادر به حفظ قدرت نیستند و احتمال لشکرکشی مستقیم روس‌ها قوی است.

در آن روزها تشکلهای مختلف چپ مسئله وحدت را به عنوان مسئله‌ای مبرم مطرح می کردند و دید و وادیدها بین گروه‌ها و شخصیت‌های جنبش با حرارت، خوشبینی و شتاب بیسابقه‌ای جریان داشت. اما رفیق احمد دچار خودفریبی نمی شد. او وحدت را «امر کبیر» می دانست لیکن به عمق و وسعت اختلافات نیز به خوبی آگاه بود و نمی توانست صرفاً کودتا را «مشکل گشا» و حلال اختلافات چندین ساله جنبش بپندارد. او ابتدا حداقل تفاهم ایدئولوژیکی بین تشکلهای را قدمی ولو کوچک ولی ارزشمند و بنیادی در راه وحدت‌های عالیت‌ر و سرانجام وحدت تشکیلاتی قلمداد می کرد. او پروسه وحدت را بخصوص در آنچنان وضع پیچیده و مختنق کشور و مخفی بودن کلیه تشکلهای جنبش، نه جهشی و یک روزه بلکه قدم به قدم، بر اساس پیوند با توده‌ها و مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی سالم و سازنده عملی و از آن مهمتر پایدار می دید. در آن هنگام نظرات اصولی، واقع‌بینانه و دوراندیشانه‌ی رفیق در مورد وحدت برای بسیاری مفهوم نبود. او یا نماینده دیگری از گروه در بحث روی وحدت تنها می ماند ولی رفیق احمد معامله با اصول را به هیچ قیمتی مجاز نمی دانست. فقط تاریخ ثابت کرد که با اراده‌گرایی و حرکت از تمایلات خیرخواهانه نمی توان اتحادی محکم بوجود آورد، و اگر چیزی هم پدید آید سرنوشتی جز برباد رفتن نیرو، سردرگمی و پراکندگی نخواهد داشت.

در ۱۳۵۸ بنابر شرایط خاص حاکم در کشور و لرزان بودن حکومت حفیظ‌الهامین، و تشدید فعالیت رفقا، «گروه انقلابی» و شخص رفیق احمد در مرکز توجه چند سازمان ملی و اسلامی قرار گرفتند تا بتوانند با ایجاد جبهه مشترکی قیام مسلحانه‌ای را برای سرنگونی دولت تدارک ببینند. پس از بحث‌های مفصل و ارزیابی موقعیت و نیروهای سازمان‌های چهارگانه، «جبهه مبارزین مجاهد» تشکیل شد. اما قیام به علت خیانت شکست خورد و رفقا احمد، محسن، داوود، داکتر نعمت، همایون و تعداد زیاد رفقای دیگر دستگیر شدند. با دستگیری این رفقا بود که گروه ما سنگینی شکست قیام را بر خود احساس کرد. تشکیلات با شدیدترین ضربت در عمرش مواجه شده بود. اما فرار موفقانه و نیروبخش رفیق احمد از چنگ دشمن توانست سازماندهی مجدد و سر پا نگهداشتن گروه را امکان بخشد. سهم او و چند رفیق دیگر درین مرحله از یاد نرفتنی و تاریخی می‌باشد. درباره اشتباهات قیام ۱۴ اسد، رفیق در پرتو این رهنمود که: «رایه نظر درست درباره توازن قوا، ارزیابی و محاسبه آن، این است هسته علم انقلاب و تاکتیک‌های انقلابی»، به ملاحظات تازه‌ای رسیده و بخشی از آن‌ها را در مشعل‌رهایی دوم فرمولبندی نموده بود که متأسفانه در جریان خیانت خان محمد این سند هم از بین رفت.

با اشغال میهن به وسیله روس‌ها ملت آزادیخواه ما در کلیه نقاط کشور به جوش و خروش آمده و علیه تجاوزکاران سلاح برداشتند. مرحله‌ای کاملاً جدیدی از کار و مبارزه برای سازمان سر رسید. نیروی عمده سازمان که در شهرها بود باید حتی‌المقدور به روستاها انتقال می‌یافت؛ نبود امکانات مالی سازمان که آخرین انشعاب بدترش ساخته بود، بر دشواری کار می‌افزود. تعقیب رفقای معینی و در قدم اول رفیق احمد تشدید یافته بود. روس‌ها می‌گفتند نیروهای مذهبی از اصول کار توده‌ای بیگانه اند پس در حال حاضر باید از شر «مائویست‌ها» خلاص شد؛ نیروهای مذهبی فاشیستی با کمک بی‌دریغ امپریالیزم امریکا و متحدان، سر بلند کرده فرصت را برای بزرگترین سؤاستفاده‌ها از عقاید دینی مردم تلایی شمردند و دشمن اصلی خود را «شعله‌ای»ها اعلام داشتند....

مشکلات در برابر سازمان بیشمار بود. ولی روحیه و اراده پرولتری، رفیق احمد را قادر ساخت تا کشتی سازمان را در آن توفان سهمگین، سکانداری زبردست باشد. او جنگیدن برای آزادی وطن را مظهر ایمان به مردم و انقلاب نامیده و رفقا را فرا می‌خواند تا حتی با گذشتن از جان، عشق‌شان را به آزادی میهن برای توده‌ها ثابت سازند.

احمد به درستی شعار «همه چیز در خدمت جبهات» را به نصب‌العین سازمان بدل ساخته بود. رفیق با وصف بر شمردن سختی‌های کار سازمان، قاطعانه بر آن بود که کوره جنگ آزادیبخش برای سازمان اعتبار، تجربه و آبدیدگی بیشتری به ارمغان خواهد داشت و بر این گفته مائوتسه دون تکیه می‌کرد که جنگ انقلابی به مثابه پادزهری است که نه تنها دشمن را از پا در می‌آورد بلکه در آتش آن آثار ضعف‌های ایدئولوژیک خود ما نیز زدوده می‌شود. او درین زمان غیر از رسیدگی به دشواری‌های قبل‌الذکر وظیفه خطیر تدوین و ارایه سیاست‌ها و وظایف انقلابیون کمونیست در اوضاع نوین را در برابر خود نهاد که حاصلش انتشار «مشعل‌رهایی» در سال ۱۳۵۹ بود.

موفقیت‌های نسبی سازمان ما در شرکت فعال در جنگ مقاومت و به موازات آن تأمین پیوندهای محکم‌تر و فشرده‌تر با توده‌ها مدیون مشی و سیاست‌های در مجموع درستی می‌باشد که توسط رفیق احمد در «مشعل‌رهایی» انعکاس یافته است. رفیق در پرتو آموزش مائوتسه دون که تنها پراتیک معیار حقیقت و صحت و سقم نظرات است و تئوری‌ها باید از پراتیک برخاسته و در پراتیک آزمایش شوند، به جمع‌بندی تازه‌ای از تجربیات پنج ساله سازمان دست زده و در دستخط «مشعل‌رهایی» شماره دوم نه تنها بر کمبودها و اشتباهات معینی مندرج در مشعل اول اشاره داشت بلکه برخی از نکات آن را بکلی کهنه تلقی کرده بود. رفیق احمد همچون رهبری انقلابی عمیقاً داخل زندگی بود و جرأت داشت مسایل نوین را دریافته، نظرات جدید را ارایه کرده، نظرات اشتباه‌آمیزی را که با حقایق نمی‌خوانند اصلاح نموده و نظرات کهنه شده را کنار گذارد. برای او ارزش اصلی کار تئوریک انطباق آن با شرایط مشخص بود و نه صرفاً انطباق با متون مارکسیستی. این اصل انقلابی و علمی نیز ودیعه گرانقدریست که رفیق احمد برای ما بجا مانده است.

با آن که سازمان در جنگ بر ضد روس‌ها و دولت پوشالی، با سختی‌های توانفرسا و پیهم باید دست و پنجه نرم می‌کرد و با آن که اخوان تروریست حمله را بر سازمان متمرکز ساخته بود، رفیق احمد با تمام وجود می‌کوشید در راه ارتقای سطح آگاهی رفقا، تأمین وسیع‌ترین دموکراسی در درون سازمان از طریق برگزاری کنگره و انتخاب ارگان‌های مختلف و ادامه مبارزه ایدئولوژیک، کار انجام گیرد. او صرف‌نظر از تأکید همیشگی روی اهمیت این نکات، برای پیاده کردن آن‌ها در عمل برنامه می‌گذاشت و عده‌ای معین از رفقا را در کمیته‌های جداگانه آموزش می‌داد تا آنان بتوانند به نوبه خود در رهبری این امور سهم گیرند. آرزوی رفیق برای انعقاد کنگره سازمان برآورده نشد اما بر راهروانش است که به این و آرزوهای بزرگتر او جامه عمل بپوشانند.

رفیق احمد راجع به مبارزه درون سازمانی اظهار می‌داشت که مسایل درون سازمانی در رابطه با یک مشی سیاسی موضوعیست بین درست و نادرست که باید با بحث و انتقاد و انتقاد از خود حل شود نه با شیوه برخورد به دشمن و ضد انقلاب. اما تحت شرایط معینی ممکن است مسایل درون سازمانی در رابطه با مشی سیاسی به مسایل ضد انقلابی تغییر یابند که آنگاه دیگر مسایل در چهارچوب مشی سیاسی درون سازمانی ارزیابی نمی‌شوند. باید دقت داشت و هشیار بود که مسایل مشی سیاسی نباید بی‌جهت ضد انقلابی تلقی گردند و نه به مسایل ضد انقلابی به مثابه مسایل مشی سیاسی برخورد شود.

اولین گروه از ضد سازمانی‌ها در ۱۳۶۲ نظیر آخرین گروه‌ها و افراد پشت کرده، متأسفانه به آن چه سروکاری نداشتند انتقاد شرافتمندانه بر مشی سیاسی سازمان بود و عرضه چیزی در زمینه از طرف خود شان. آنان فقط افشای اسرار سازمان، معرفی کادرها، اعضا و جبهات سازمان به حزب گلبدین، تاراج دارایی و تهدید و تحقیر سازمان را وظیفه مقدس خود می‌دانستند و بدین ترتیب از همان آوان فعالیت، داغ سیاه خیانت و پیوستن به دشمن برای توطئه‌گری علیه سازمان را در جبین خود حک می‌کردند.

سازمان ما با اعدام برخی از این خائنین سنت انقلابی معمول تمام تشکلهای پرولتری دنیا را در معامله با توطئه‌گران ضد انقلابی در شرایط سخت نظامی و محاصره دشمنان گوناگون، بجا آورد. سازمانی بلشویکی با این گونه تصفیه‌ها استحکام می‌پذیرد. اما پس از اعدام خائنین دشمنان سازمان، جاسوسانه زوزه کشیدند، پلیسی‌گری کردند و اتهامات ردیالنه و کثیفی زدند. طبعاً آماج همه‌ی این شرفباختگی‌ها رفیق احمد بود، طوری که حساب او و دیگر اعضای رهبری را از مجموع سازمان جدا وانمود می‌کردند تا بین مرکزیت و اعضای سازمان به زعم خود فاصله و تضاد ایجاد کنند. در حالی که جارچیان شاید معدومین نمی‌دانستند که اگر شکیبایی، تأمل و عدم خواست رفیق احمد در کار نمی‌بود، خائنان ماه‌ها پیش به سزا می‌رسیدند.

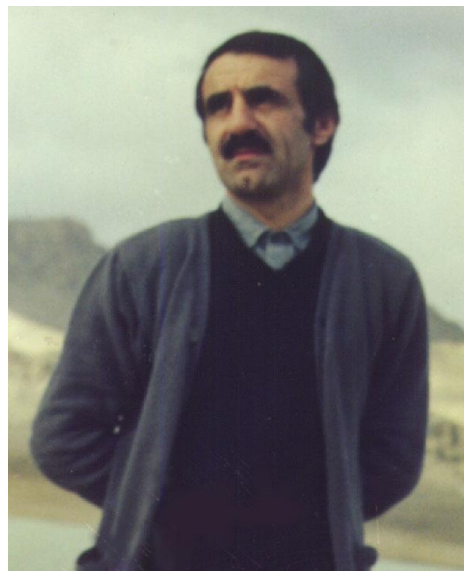
آن همه خرابکاری علیه سازمان چه چیز را ثابت می‌کرد؟ این را که: (۱) از روی ماهیت منابعی که برای معدومین قوله سر می‌دادند بهتر می‌شد به ماهیت آنان پی برد و (۲) پاک کردن صفوف سازمان از وجود خائنین یقیناً موجب رشد سازمان بود، در غیر آن منابع و افراد مذکور آن چنان هار بر سازمان نمی‌شوریدند.

تاریخ سازمان به وضوح مبین آنست که تمام کسانی که پنهانی یا آشکارا به دفاع از خاینان معدوم زبان گشوده و گلیم آنان را هموار کرده، همه بلااستثناً در جای پای آنان قدم گذاشته‌اند یا از موضعی غیر انقلابی و اپورتونیستی به سازمان پشت کرده‌اند.

با سرکش شدن شعله‌های جنگ مقاومت در میهن، امپریالیزم امریکا و اروپا و ارتجاع عربی، پاکستانی و ایرانی آرام نه‌نشستند. آنان با تکیه بر درنده‌خویی، عقب‌ماندگی قرون وسطایی و استعداد بی‌انتهای مزدوران جهادی «تنظیم»ها به وابسته شدن، توانستند به آسانی با قلاده‌ی سیل اسلحه، پول و امکانات آنان را به صورت سگ‌های پست زنجیری خود درآورند. امپریالیزم و ارتجاع با سه هدف عمده سگ‌های شان را پرورانیده و تحت حمایت گرفتند: زخم وارد آوردن بر رقیب سوسیال امپریالیستی، هموار ساختن راه به منظور وابسته بودن دولت آینده افغانستان به یکی یا جمعی از آنان، و سرکوب متداوم نیروهای انقلابی، دموکراتیک و ملی تا خلق ما هیچگاه نتواند خود را از چنگال زولانه‌های پر خون و شیطانی اخوان فاشیست و سایر عمال امپریالیزم برهاند.

با اختطاف و به شهادت رسیدن رفقا توسط باندهای گلبدین، ربانی و سیاف قلب رفیق احمد از اندوه و خشمی جانکاه می‌سوخت. ولی او هرگز نمی‌توانست بپذیرد که سازمان بدون توجه به موقعیت کلی و رسالت تاریخی‌اش به دسته‌ای انتحاری تقلیل یابد. او خاطر نشان می‌نمود که جنایتکاری‌های باند گلبدین و غیره به هیچوجه به معنی نیرومندی آنان نیست. این باندها چون از همه بیشتر مزدور، وابسته و مورد نفرت توده‌ها اند، هارتر از باندهای اخوانی دیگر علیه انقلابیون به ترور و جنایت پناه می‌برند و حیات شان بر تبهکاری و ستم استوار است. همان طوری که مائوتسه دون در مورد هیتلر گفته وقتی تروریزم و خونریزی این باند فاشیستی نیز پایان بگیرد، حیاتش خاتمه می‌یابد. وظیفه عمده سازمان ما و هر سازمان و فرد میهنپرست و آزادیخواه است که با سیاست مشت در مقابل مشت آن چنان نبرداش را با حوصله و مدبرانه علیه باندهای جنایتکار اخوانی تمرکز دهد که نتیجه‌اش روفتن این مکروب خبیث نه صرفاً از لحاظ نظامی بلکه از لحاظ سیاسی وایدئولوژیکی از افغانستان باشد.

رفیق احمد در توفانی ترین اوضاع در جنگ ضد روسی، جنگ تحمیلی
اخوان و در میان موج هماهنگ بی حد و مرز توطئه چینی و لجن پراکنی
چپ نمایان سفله، جبون و حاشیه نشین، سازمان را به پیش هدایت کرد.



رفیق برنامه های فراوانی به منظور استحکام سازمان و یکپارچگی جنبش
انقلابی افغانستان داشت. او آینده جنبش را در افغانستانی رسته از
اشغالگران بیگانه و زایده های آنان، با وصف پیشبینی نبردهای خونین با
اخوان و شاه سگان آنان باندهای گلبدین، ربانی و سیاف، امیدبخش و
روشن می دید، به شرط آن که سیاست های معینی به مرحله اجرا در آیند.

رفیق احمد غیر از زخم معده مزمنش از اوایل سال ۱۳۶۵ دچار بیماری قلبی نیز شد که نمی خواست همه ی رفقا از آن
اطلاع یابند. از اواسط آن سال بیماری قلبی اش وخیم تر گردید. سازمان بنابر توصیه داکتران تصمیم گرفت با غلبه بر هر
مشکلی او را برای درمان از پاکستان به اروپا بفرستد. اما او تکمیل نوشته مشعل دوم را بهانه می آورد و آمادگی اش را به
رفتن به خارج اعلام نکرد تا روزی که نوشته را به اتمام رسانید.

سازمان در صدد تدارک اسناد مسافرتش شد و او که از بابت نوشته مشعل دوم احساس خاطر جمعی می نمود، تلاش
داشت تا از فرصت کمی قبل از سفر حداکثر استفاده را کند. یکی از مسایلی که برایش عمدگی کسب می کرد وضع خاین
خان محمد بود. این خاین که پس از اعدام قمر خود را مخفیانه به گلبدین فروخته بود، نقشه قتل رفیق احمد را داشت.
خاین پلید که می دانست احمد چگونه مشتاق دستیابی سازمان به چند سلاح پیشرفته ضد هوایی برای جبهات می باشد،
ضمن اظهار این که حاضر است در هرگونه جلسه ای که سازمان لازم بداند در مورد حمایتش از قمر معدوم از خود انتقاد
کند، از امکان قطعی بدست آمدن آن سلاح ها از طریق منبعی پاکستانی حرف زد تا رفیق را بفریبد.

غیر از اشتباه سازمان، رهبر با کیاست و دقیقی مانند احمد نیز تحت شرایط معینی می تواند مرتکب اشتباهی باور نکردنی
شود. او که تا چند روز پیش از پست فطرتی و احتمال قوی گلبدینی شدن او صحبت می کرد، فریب، مکر و دروغ خاین
را خورد و در دام دشمنی که به خونش تشنه بود گرفتار آمد.

آری چهار سال قبل از امروز خون مؤسس و رهبر سازمان ما و از فرزندان کبیر و نامدار مردم افغانستان رفیق داکتر فیض احمد در قتلگاه حزب اسلامی گلبدین بر زمین چکید. ولی این خون بذرهایی را فشانده و به بار نشاند؛ درفش پر افتخار سازمان را سرخ تر نمود و اراده‌ی همزمانش را در به فرجام رسانیدن امر به جا مانده‌اش آهین تر ساخت. زندگی حماسی و مرگ قهرمانانه‌ی رفیق احمد و سایر رفیقان جانباخته هر قدر در زندگی و پیکار ما به نحوی شورانگیز و پردلانه تجسم یابد به همان اندازه دشمن ضربت دیده، درمانده شده، و در نهایت مغلوب خواهد شد.

رفیق احمد تنها مربوط و مایه مباهات سازمان ما نیست. او، اکرم یاری، مجید کلکانی، قیوم رهبر و... همه عصاره شرف و نجابت طبقه و خلق ما به شمار رفته و به نام خجسته و الهام‌بخش شان جنبش چپ و هر فرد انقلابی میهن ما برخورد می‌بald.

درین ایام اگر از یکسو امپریالیزم و ارتجاع با هزار حيله و دسیسه و به غرش درآوردن بیسابقه ماشین تبلیغاتی شان علیه سوسیالیزم و با تمسک به تحولات اروپای شرقی و روسیه می‌خواهند ارکان ایمان انقلابیون چپ را درهم ریزند، از سوی دیگر از فلیپین و هندوستان گرفته تا کلمبیا و پیرو و افریقای جنوبی و اریتریا صغیر گلوله‌های انقلابیون بالاست؛ و در میهن ما افغانستان هم سازمان‌هایی و سایر سازمان‌ها و عناصر پرولتری در سخت‌ترین اوضاع بیهراس از قربانی دادن، بر ضد دولت پوشالی، سگ‌های دیوانه‌ی گلبدینی و غیره دلان امپریالیزم و ارتجاع می‌رزمند، بر زمین می‌افتند ولی مرعوب و تسلیم نشده و درفش شهیدان را در اهتزاز نگه می‌دارند.

این‌ها همه خود گواه اند، تجدید عهد بر خون رفیق احمد و دیگر شهدا گواه است، گواه زنده بودن و شکست ناپذیری اصول بنیادی مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون.

بگذار تا آخر در سپاه احمد و سایر شهیدان پرولتری باشیم!

بگذار عشق و احترام عمیق به رهبر شهیدمان و سرمشق قرار دادن وی را با حفظ وحدت اصولی، استحکام و تأمین نیروی تهاجمی سازمان علیه دشمنان گوناگون تجسم بخشیم!

زنده و گرامی باد یاد رفیق داکتر فیض احمد و دیگر جانباختگان!